انذار فیلسوف

اسلاوی ژیژک در کتاب هگل در مغز سیمی به پیامدهای عصر دیجیتال بر آزادی و خودآگاهی انسان می‌پردازد

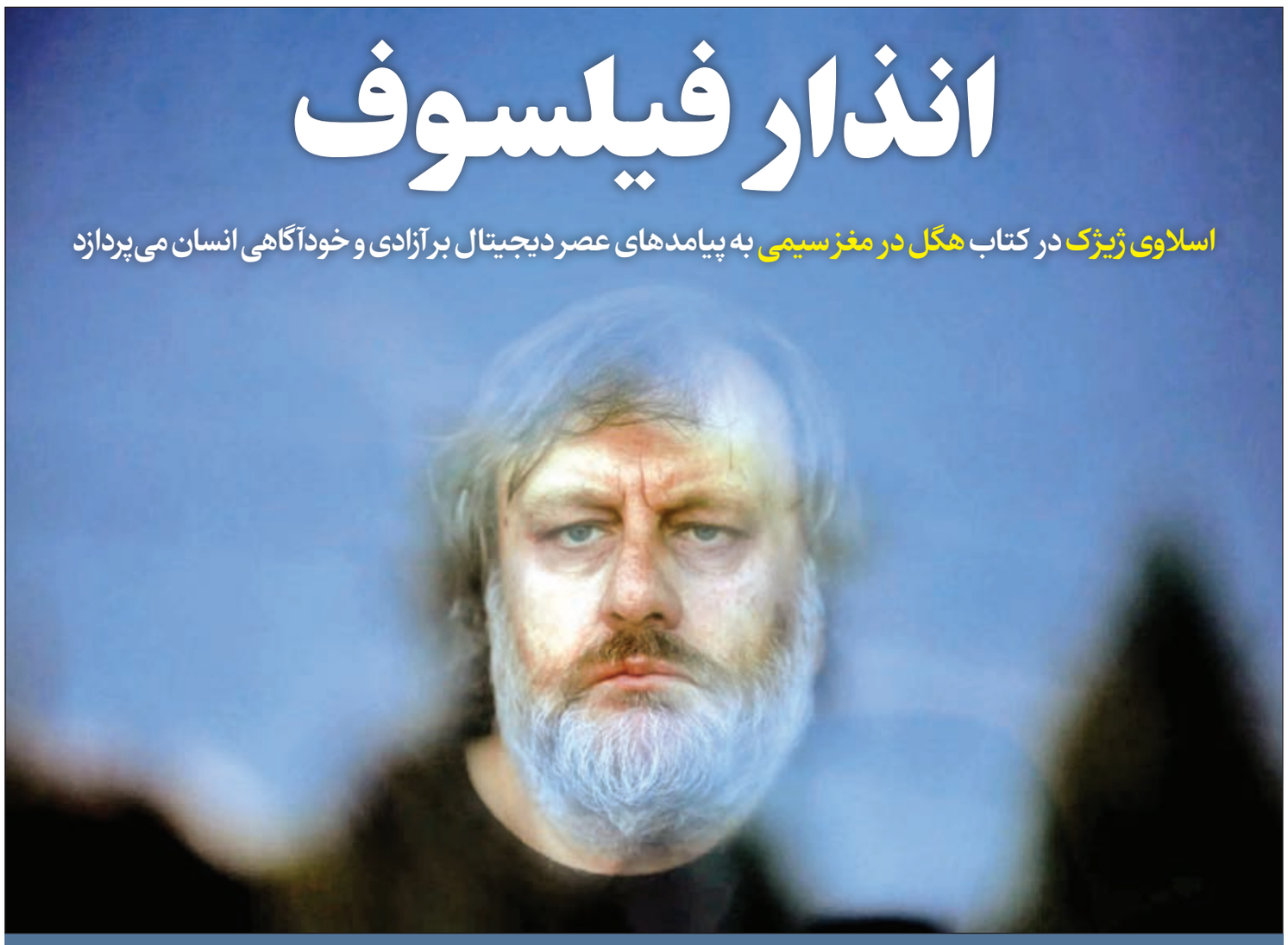

اسلاوی ژیژک یکی از پرجنجال‌ترین، پرکارترین و تأثیرگذارترین فیلسوفان زنده جهان است. او سال ۱۹۴۹ در شهر لیوبلیانا اسلوونی متولد شد و از دهه ۱۹۸۰ تاکنون ده‌ها کتاب، مقاله و سخنرانی ارائه کرده است. ژیژک که اکنون استاد فلسفه دانشگاه لیوبلیاناست به دلیل سبک خاص خود شناخته می‌شود: ترکیبی عجیب از فلسفه هگل و لاکان، مثال‌های روزمره از فیلم‌های هالیوودی، موسیقی پاپ، جوک‌های سیاسی و تحلیل‌های تند از مسائل روز سیاسی. او اغلب در یک صفحه از فروید به هگل می‌پرد، سپس ناگهان به یک فیلم کمدی هالیوودی اشاره می‌کند و بعد با طنز تلخ به سیاست جهانی می‌رسد. همین سبک پرجنب‌وجوش و غیرآکادمیک باعث شده هم طرفداران بسیار زیادی داشته باشد و هم منتقدان تندی، که او را «دلقک فلاسفه» می‌نامند. ژیژک روانکاوی ژاک لاکان را جدی‌ترین ابزار برای درک جهان معاصر می‌بیند و معتقد است بدون درک ناخودآگاه و ساختارهای نمادین، نمی‌توان سیاست، فرهنگ و تکنولوژی امروز را به درستی فهمید. او از سرمایه‌داری جهانی، ایدئولوژی لیبرال، فمینیسم لیبرال و ملی‌گرایی به یک اندازه انتقاد می‌کند و همیشه تلاش می‌کند تناقضات پنهان هر پدیده‌ای را آشکار سازد. یکی از ویژگی‌های بارز ژیژک، سرعت و حجم بالای تولید آثارش است. در ادامه به سراغ یکی از آثار تازه ترجمه شده او به نام «هگل در مغز سیمی» می‌رویم که توسط عباس زیدی‌زاده ترجمه و توسط مؤسسه انتشارات فلسفه منتشر شده است.

فرا فلسفه

عرفان خیرخواه
روان‌درمانگر تحلیلی

اسلاوی ژیژک در کتاب «هگل در مغز سیمی» که سال ۲۰۲۰ منتشر شد، به یکی از جذاب‌ترین و نگران‌کننده‌ترین ایده‌های عصر دیجیتال می‌پردازد: فناوری‌هایی که می‌توانند مغز انسان را مستقیماً به کامپیوتر و به مغز دیگران متصل کنند. ایده «مغز سیمی» یا رابط مستقیم مغز به کامپیوتر، که پروژه‌هایی مانند نورالینک ایلان ماسک نمونه بارز آن هستند، وعده می‌دهند که افکار و تجربیات ما بدون واسطه زبان یا بدن، مستقیماً به کامپیوتر منتقل شود و شاید به «تکینگی» یعنی آگاهی جمعی جهانی منجر شود. ژیژک این کتاب را به مناسبت دویست‌وپنجاهمین سالگرد تولد هگل نوشته، اما کتاب بیشتر از آنکه شرح فلسفه هگل باشد، استفاده‌ای عملی از رویکرد دیالکتیکی او برای بررسی پیامدهای این فناوری بر آزادی، خودآگاهی و انسان بودن ماست. این کتاب نمونه‌ای بسیار خوب از روش و دغدغه اصلی ژیژک در سال‌های اخیر است. او به جای آنکه فقط در گذشته فلسفی بماند، مستقیماً به قلب مسائل روز تکنولوژیک حمله می‌برد. ژیژک در این کتاب نشان می‌دهد فیلسوف نباید فقط ناظر باشد؛ باید با ابزارهای فلسفی و روانکاوانه به پدیده‌های نوظهوری مانند رابط مغز و کامپیوتر، تکینگی و مفاهیم انسانی بپردازد. او هگل را به عنوان نقطه شروع به کار می‌گیرد، اما خیلی سریع بحث را به سمت روانکاوی لاکان، مفهوم آزادی، خودآگاهی و تهدیدهای عصر دیجیتال می‌برد. در واقع، «هگل در مغز سیمی» نشان می‌دهد که ژیژک همچنان فیلسوفی زنده و به‌روز است. او نمی‌خواهد فقط درباره فلسفه قدیمی حرف بزند، بلکه می‌خواهد بفهمد انسان بودن در دنیای متصل به مغزها چه معنایی پیدا خواهد کرد. او با لحن همیشگی‌اش هشدار می‌دهد اگر فقط به وعده‌های روشن و شفاف فناوری گوش دهیم، ممکن است بزرگ‌ترین دارایی‌مان را از دست بدهیم: همان شکاف درونی، همان زبان ناقص، همان مقاومت ناگفتنی که ما را انسانی نگه داشته است. به همین دلیل، خواندن این کتاب نه تنها برای علاقه‌مندان به فلسفه، بلکه برای همه کسانی که نگران آینده آزادی، حریم خصوصی و انسانیت در عصر دیجیتال هستند، بسیار ارزشمند است. ژیژک در «هگل در مغز سیمی» دوباره ثابت می‌کند که چرا هنوز یکی از صداهای مهم و تحریک‌کننده دنیای امروز به شمار می‌رود.

بختک دیجیتال

ژیژک در فصل آغازین کتاب «هگل در مغز سیمی» با عنوان «دولت پلیسی دیجیتال» به سراغ یکی از مهم‌ترین پرسش‌های عصر ما می‌رود: وضعیت آزادی اجتماعی امروز ما، در جهانی که فناوری‌های دیجیتال و رابط‌های مستقیم مغز و کامپیوتر در حال شکل‌گیری هستند، چگونه است؟ او این فصل را نقطه ورود به کل کتاب قرار می‌دهد و با استفاده از تقابل فلسفی میان دو متفکر آلمانی، فیشته و هگل نشان می‌دهد فناوری «مغز سیمی» ممکن است نه به سمت آزادی بیشتر، بلکه به سوی شکلی جدید و پیچیده‌تر از کنترل و نظارت حرکت کند. ژیژک می‌پرسد: ما امروز در چه موقعیتی از نظر آزادی اجتماعی قرار داریم؟ در دنیای واقعی، نظارت دیجیتال دیگر محدود به رفتارهای بیرونی مانند جست‌وجوها، خریدها یا پست‌های شبکه‌های اجتماعی نیست. الگوریتم‌ها با تحلیل داده‌های ما، پروفایل‌های دقیق از سلیقه‌ها، تمایلات سیاسی و حتی امیال پنهان‌مان می‌سازند. اما مغز سیمی این فرآیند را به سطحی عمیق‌تر می‌برد: ثبت مستقیم جریان درونی تجربه، افکار و حتی کلماتی که در ذهن ما جریان دارند. اینجا دیگر نیازی به واسطه زبان گفتاری یا نوشتاری نیست. ماشین می‌تواند مستقیماً به محتوای ذهنی دسترسی پیدا کند. ژیژک این وضعیت را «دولت پلیسی دیجیتال» می‌نامد. در چنین نظامی، کنترل از بیرون به درون منتقل می‌شود. فرد دیگر نمی‌تواند حتی در خلوت ذهن خود چیزی را پنهان کند، زیرا افکار و پیش‌فکرها قابل خواندن و ثبت هستند. امروز الگوریتم‌ها گاهی بهتر از خود ما، ترجیحات سیاسی‌مان را پیش‌بینی می‌کنند. در آینده مغز سیمی، این پیش‌بینی به خواندن مستقیم افکار تبدیل می‌شود. اینجا آزادی فردی با نظارت عینی هم‌راستا و مرزها محو می‌شوند. سوژه دیگر نمی‌تواند «نه» بگوید یا در خلوت خود مقاومت کند، زیرا حتی مقاومت درونی هم قابل ثبت است. از دیدگاه روانکاوانه لاکانی که ژیژک از آن بهره فراوانی می‌برد، سوژه انسانی همیشه تقسیم‌شده و ناقص است. ناخودآگاه پر از شکاف، لغزش و خلأ است. فناوری‌ای که بخواهد این جریان درونی را کاملاً شفاف کند، ممکن است خود سوژه را نابود کند. آزادی واقعی نه در حذف محدودیت‌ها، بلکه در پذیرش و بازی با این محدودیت‌ها نهفته است. ژیژک در پایان فصل، خواننده را با این پرسش روبه‌رو می‌کند: آیا ما در آستانه جهانی هستیم که در آن، آزادی ظاهری با کنترل عمیق درونی همراه باشد؟ دولتی که دیگر نیازی به زندان یا سانسور بیرونی ندارد، چون مستقیماً به ذهن شهروندان دسترسی دارد؟

زبان مخرب یا سازنده؟

در ادامه اسلاوی ژیژک به سراغ ایده اصلی فناوری «مغز سیمی» می‌رود و محدودیت‌های عمیق آن را بررسی می‌کند. او می‌گوید هرچند سرمایه‌داری نظارتی امروز پیامدهای گسترده‌ای دارد، اما هنوز بازی واقعی را تغییر نداده است. تغییر واقعی وقتی رخ می‌دهد که رابط مستقیم بین مغز انسان و ماشین دیجیتال شکل بگیرد. جایی که افکار و تجربیات ما بدون هیچ واسطه‌ای ثبت، خوانده و حتی با دیگران به اشتراک گذاشته شوند. ژیژک تأکید می‌کند ما به عنوان سوژه، مستقیماً بخشی از جهان نیستیم. ما

هگل در مغز سیمی
- نویسنده: اسلاوی ژیژک
- مترجم: عباس زیدی‌زاده
- انتشارات: مؤسسه انتشارات فلسفه
- تعداد صفحات: ۳۳۸ صفحه
- قیمت: ۸۹۰۰۰۰ تومان

یک خلأ یا منفیت خالص هستیم که امکان ساخت واقعیت خاص خودمان را در میان آشوب جهان فراهم می‌کند. اما فناوری مغز سیمی این وضعیت را به چالش می‌کشد. اگر ماشینی بتواند مستقیماً افکار ما را ثبت کند، این یعنی بدن ما هم تا حدی خارج از «من» واقعی‌مان شده است. ما دیگر کاملاً با بدن خود یکی نیستیم؛ گویی کمی بیرون از خود ایستاده‌ایم. یکی از وعده‌های اصلی طرفداران این فناوری، مانند ایلان ماسک، این است که ارتباط مستقیم مغز به مغز، محدودیت‌های زبان را دور می‌زند. آنها فکر می‌کنند افکار ما به طور کامل و غنی در ذهن حاضر هستند و زبان فقط ساده و تحریف‌شان می‌کند. بنابراین، با اتصال مستقیم، شخص دیگر می‌تواند افکار ما را با تمام جزئیات و ظرافتشان تجربه کند، بدون اینکه کلمات ناقص و روزمره آن را خراب کنند. مثلاً وقتی می‌گوییم «دوستت دارم»، این جمله ساده، تمام پیچیدگی احساسات ما را نمی‌رساند. ژیژک اما این فرض را به‌شدت به چالش می‌کشد. او می‌پرسد: اگر زبان با همه ناکارآمدی و ساده‌سازی‌اش، دقیقاً همان چیزی باشد که پیچیدگی افکار ما را ایجاد می‌کند چه؟ زبان افکار پراکنده و آشفته ما را به کلمات و جملات ساده تبدیل می‌کند، اما همین فشرده‌سازی و کاهش، معنا و عمق ایجاد می‌کند. آنچه «ناگفته» باقی می‌ماند، از قبل وجود ندارد، بلکه توسط همین کاهش زبانی ساخته می‌شود. در واقع، زبان با محدود کردن، مازاد معنا را تولید می‌کند. برای روشن‌تر شدن، ژیژک به مثال ساده‌ای اشاره می‌کند: وقتی به جای «قایق» می‌گوییم «بادبان»، قایق را به یکی از اجزایش کاهش می‌دهیم، اما همین کاهش، شبکه‌ای از معانی جدید و گسترده ایجاد می‌کند که فراتر از مفهوم ساده قایق می‌رود. یا مثالی معروف: وقتی عاشق در حال اعتراف عشق، کلماتش گیر می‌کند و تکرار می‌شود و جمله‌اش کامل درنمی‌آید، همین شکست ظاهری، نه اینکه آن را خراب کند. از نظر ژیژک، محتوای واقعی یک فکر، تنها از طریق بیان زبانی‌اش تحقق پیدا می‌کند. قبل از گفتن، فکر چیزی مبهم و بی‌جوهر است. ما وقتی حرف می‌زنیم، تازه می‌فهمیم واقعاً چه می‌خواستیم بگوییم.

آرمان‌شهر شفاف یا بن‌بست عمیق؟

در ادامه بحث، اسلاوی ژیژک به موضوع مهمی می‌پردازد که امروزه طرفداران فناوری و تکینگی اغلب آن را نادیده می‌گیرند: تجربه تاریخی واقعی جوامعی که تلاش کردند با کمک تکنولوژی به نوعی همبستگی ذهنی، شفافیت کامل و کنترل اجتماعی عمیق دست یابند. او بحث را با اشاره به دوران اولیه اتحاد جماهیر شوروی آغاز می‌کند. در دهه‌های اول قرن بیستم، در شوروی رؤیای ساخت یک جامعه نوین کمونیستی با ابزارهای فنی پیشرفته همراه بود. بسیاری از متفکران و مهندسان شوروی به فناوری نه فقط به عنوان وسیله تولید، بلکه به عنوان ابزاری برای ایجاد یک «آگاهی جمعی» و یک بدن اجتماعی واحد نگاه می‌کردند. ایده این بود که با پیشرفت علم و صنعت، بتوان مرزهای فردی را کم‌رنگ کرد، افکار و تجربیات را هماهنگ ساخت و به یک وحدت واقعی رسید؛ نوعی ترکیب تکنولوژی با نجات‌بخشی شبه‌مذهبی. ژیژک این پروژه را «تکنولوژی نجات‌بخش شوروی» می‌نامد. در این دیدگاه، تکنولوژی وسیله‌ای برای رستگاری اجتماعی و غلبه بر محدودیت‌های انسانی تلقی می‌شد. تصور می‌شد که با برنامه‌ریزی دقیق، نظارت گسترده و استفاده از علم، می‌توان تضادها را حذف کرد، افراد را به یک ارگانیسم بزرگ‌تر متصل کرد و جامعه‌ای بدون شکاف و بدون ناخودآگاه خصوصی ساخت. این رؤیا با نظارت دولتی، جمع‌آوری اطلاعات و تلاش برای شکل‌دهی به ذهن شهروندان همراه بود. ژیژک نشان می‌دهد که این پروژه به بن‌بست کامل رسید. یکی از دلایل اصلی، تناقض درونی آن بود. تلاش برای ایجاد شفافیت کامل و همبستگی ذهنی، در عمل به کنترل مرکزی، سرکوب و از دست رفتن فردیت منجر شد. به جای آزادی و وحدت واقعی، آنچه شکل گرفت یک سیستم بوروکراتیک سنگین بود که در آن مردم احساس می‌کردند تحت نظارت دائمی قرار دارند و حتی افکار خصوصی‌شان ممکن است خوانده یا تفسیر شود. ناخودآگاه فردی سرکوب نشد، بلکه به شکل‌های پیچیده و مقاومت‌های پنهان درآمد. ژیژک اینجا به نکته کلیدی روانکاوانه اشاره می‌کند: سوژه انسانی نمی‌تواند کاملاً شفاف و متصل شود بدون اینکه چیزی اساسی از دست برود. تلاش برای حذف شکاف‌ها و خلأ درونی آن تهی بودگی که سوژه را می‌سازد، باعث می‌شود جامعه به جای رهایی، به یک ماشین کنترل‌گر تبدیل شود. در شوروی، وعده تکنولوژی نجات‌بخش به واقعیت یک دولت پلیسی انجامید که هرچند ابزارهایش نسبت به امروز ابتدایی بود، اما همان منطق نظارت درونی و بیرونی را دنبال می‌کرد. او این تجربه را به عنوان هشداری جدی برای عصر دیجیتال امروز مطرح می‌کند. وقتی امروز از مغز متصل و ارتباط مستقیم ذهن‌ها سخن می‌گوییم، نباید فراموش کنیم که پروژه مشابهی قبلاً آزمایش شده است؛ البته در قالب ایدئولوژی سیاسی و با ابزارهای محدودتر. نتیجه آن نه آرمان‌شهر شفاف، بلکه بن‌بست عمیق بود: از یک سو ادعای رهایی جمعی، از سوی دیگر واقعیت خفقان، دروغ‌های رسمی و مقاومت‌های زیرزمینی. ژیژک تأکید دارد که مسأله صرفاً فنی نیست. مسأله این است که چگونه تصور ما از «ارتباط کامل» و «آگاهی جمعی» با قدرت گره خورده است. در شوروی، این ترکیب تکنولوژی با ایدئولوژی کمونیستی به شکست انجامید. امروز نیز ممکن است همین منطق با سرمایه‌داری نظارتی یا قدرت‌های جدید آمیخته شود. فناوری مغز متصل می‌تواند وعده همبستگی جهانی بدهد، اما بدون توجه به محدودیت‌های سوژه انسانی یعنی زبان، بدن، شکاف درونی و ناخودآگاه به شکل جدیدی از کنترل نامرئی منجر خواهد شد.

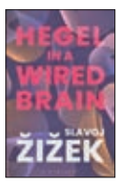

اسلاوی ژیژک کتاب «هگل در مغز سیمی» را به مناسبت دویست و پنجاهمین سالگرد تولد هگل نوشته، اما کتاب بیشتر از آنکه شرح فلسفه هگل باشد، استفاده‌ای عملی از رویکرد دیالکتیکی او برای بررسی پیامدهای این فناوری بر آزادی، خودآگاهی و انسان بودن ما است. این کتاب نمونه‌ای بسیار خوب از روش و دغدغه اصلی ژیژک در سال‌های اخیر است. او به جای آنکه فقط در گذشته فلسفی بماند، مستقیماً به قلب مسائل روز تکنولوژیک حمله می‌برد

چرخش گنوسی مدرن

ژیژک همچنین مفهوم تکینگی و ارتباط نزدیک آن با تفکر گنوسی را شرح می‌دهد. او توضیح می‌دهد بسیاری از طرفداران فناوری‌های پیشرفته، تکینگی را نه فقط یک پیشرفت فنی، بلکه نوعی رستگاری نهایی می‌دانند. در این دیدگاه، وقتی مغزهای انسان مستقیماً به یکدیگر و به شبکه‌های دیجیتال متصل شوند، مرزهای فردی از بین می‌رود و به یک آگاهی جمعی واحد و فراگیر تبدیل می‌شویم. دیگر جدایی، تنهایی، سوءتفاهم و محدودیت جسم وجود نخواهد داشت. روح و ماده با هم یکی می‌شوند، دانش کامل حاصل و انسان به مرحله‌ای متعالی نزدیک می‌شود. این تصور، بسیار شبیه به آموزه‌های گنوسیسم باستانی است. گنوسیسم یک جریان فکری و مذهبی قدیمی بود که جهان مادی را زندانی برای روح می‌دانست. طبق این دیدگاه، روح متعالی در جسم گرفتار شده و هدف نهایی، رهایی از این زندان مادی از طریق دانش مقدس است. نجات نه از طریق ایمان یا عمل اخلاقی، بلکه از طریق شناخت واقعی و بازگشت به مبدأ حاصل می‌شود. ژیژک می‌گوید امروز، تکینگی دقیقاً همین نقش را برای بسیاری ایفا می‌کند: یک چرخش گنوسی مدرن. فناوری جایگزین دانش مقدس شده و وعده می‌دهد که ما را از محدودیت‌های جسم، زبان ناقص و فردیت رها کند و به وحدت کامل با کل برساند. ژیژک این دیدگاه را بشدت به چالش می‌کشد و هشدار می‌دهد چنین چرخشی خطرناک است، چون سوژه انسانی را به چیزی خالی و بدون عمق تبدیل می‌کند. در گنوسیسم، جهان مادی و بدن صرفاً مانع هستند که باید پشت سر گذاشته شوند. در تکینگی نیز، بدن، زبان ناقص، شکاف‌های درونی و حتی ناخودآگاه به عنوان موانع دیده می‌شوند که باید حذف گردند. اما ژیژک تأکید دارد این محدودیت‌ها و شکاف‌ها دقیقاً همان چیزی هستند که سوژه را انسانی نگه می‌دارند. بدون آنها، آنچه باقی می‌ماند نه آگاهی برتر، بلکه یک هوش یکدست، کور و بدون خلاقیت است. ژیژک می‌گوید تکینگی اغلب با زبانی شبه‌مذهبی و آرمان‌شهری توصیف می‌شود: پایان مرگ، پایان رنج، پایان جدایی. اما از منظر روانکاوانه، لذت و معنا همیشه در مرز محدودیت و شکاف شکل می‌گیرند، نه در شفافیت و وحدت کامل. حذف کامل این مرزها ممکن است به جای آزادی، به مرگ سوژه و از دست رفتن هرگونه عمق وجودی منجر شود. گنوسیسم مدرن دیجیتال، سوژه را به یک ذره الهی خالی تبدیل می‌کند که دیگر قادر به تجربه تناقض، خلاقیت یا آزادی واقعی نیست.

در ادامه، ژیژک به یکی از مهم‌ترین مفاهیم کتاب می‌پردازد: مفهوم «سقوط» و نقش اساسی آن در انسان بودن. او توضیح می‌دهد از دیدگاه روانکاوانه، سقوط اولیه انسان دقیقاً همان چیزی است که ما را انسانی می‌کند. وقتی انسان از حالت اولیه و بهشتی خارج شد و با محدودیت‌ها، نقص‌ها و جدایی روبه‌رو گردید، در واقع این سقوط او را نابود نکرد، بلکه شرط امکان آزادی، خلاقیت و خودآگاهی او شد. سقوط، ما را از موجودی کامل و بدون نیاز، به سوژه‌ای تقسیم‌شده و ناقص تبدیل کرد. این نقص و شکاف درونی است که امکان عشق، میل، خلاقیت و حتی مقاومت را ایجاد می‌کند. ژیژک می‌گوید فناوری مغز متصل و وعده تکینگی، دقیقاً تلاش می‌کنند این سقوط را جبران کنند. آنها وعده می‌دهند ما را دوباره به حالتی نزدیک به کمال برگردانند: بدون محدودیت جسم، بدون زبان ناقص، بدون تنهایی و بدون شکاف درونی. گویا انسان دوباره «کامل» خواهد شد. موجودی که همه چیز را مستقیماً می‌داند، همه چیز را مستقیماً تجربه می‌کند و دیگر هیچ مانعی در مسیرش وجود ندارد. این وعده، بسیار فریبنده است، چون به نظر می‌رسد رهایی کامل از رنج و محدودیت است اما ژیژک با تأکید بسیار می‌گوید که این جبران سقوط، در واقع خطرناک‌ترین کار ممکن است. اگر سقوط اولیه ما را انسانی کرد، تلاش برای حذف کامل آن و بازگشت به حالت کامل بودن، ما را از انسانیت دور می‌کند. سوژه‌ای که دیگر هیچ نقصی نداشته باشد، دیگر سوژه نیست. او به یک موجود شفاف، یکدست و بدون عمق تبدیل می‌شود که دیگر قادر به تجربه عشق واقعی، میل عمیق یا آزادی نیست. آزادی واقعی نه در حذف محدودیت‌ها، بلکه در پذیرش و بازی کردن با آن محدودیت‌هاست.

آخرالزمان دیجیتال

ژیژک در بخش نهایی کتاب «هگل و مغز سیمی» وارد رساله‌ای طولانی و مهم می‌شود که می‌توان آن را قلب تپنده کتاب دانست. این رساله با عنوان «رساله‌ای درباره آخرالزمان دیجیتال» نوشته شده و همه بحث‌های قبلی را جمع‌بندی و به اوج می‌رساند. ژیژک در این بخش به طور جدی بررسی می‌کند که آیا جهان در حال حرکت به سوی یک آخرالزمان دیجیتال است یا نه. منظور او از «آخرالزمان»، پایان جهان به شکل سنتی نیست، بلکه پایان شکل فعلی سوژه انسانی و شیوه وجود ماست. او می‌پرسد: وقتی مغزها به طور مستقیم به یکدیگر متصل شوند و وعده تکینگی محقق شود، آیا انسانیت به شکلی که امروز می‌شناسیم به پایان می‌رسد؟ او دو نوع آخرالزمان را از یکدیگر جدا می‌کند. نوع اول، آخرالزمانی است که همراه با یک پادشاهی یا رستگاری نهایی می‌آید همان چیزی که طرفداران تکینگی وعده می‌دهند: جهانی بدون مرگ، بدون تنهایی، بدون رنج و بدون محدودیت. اما ژیژک نوع دوم را واقعی‌تر می‌داند: آخرالزمانی بدون پادشاهی. یعنی جهانی که در آن سوژه انسانی محو می‌شود، اما هیچ چیز کامل جایگزین آن نمی‌شود. فقط یک فضای خالی، شفاف و بدون عمق باقی می‌ماند. یکی از مفاهیم کلیدی که ژیژک اینجا مطرح می‌کند، «سقوط از سقوط» است. سقوط اولیه انسان ما را انسانی کرد، اما حالا ممکن است سقوط دوم رخ دهد: سقوط از همان سقوط اولیه. یعنی ما نه تنها از حالت بهشتی اولیه خارج شدیم، بلکه حتی از نقص و محدودیت انسانی نیز خارج می‌شویم. این سقوط دوم، خطرناک‌ترین نوع سقوط است چون انسان را از انسانیت نهایی محروم می‌کند. ژیژک می‌گوید شاید برای نجات خود، نیاز داشته باشیم که آگاهانه این سقوط دوم را رد کنیم و به محدودیت‌ها، زبان ناقص و شکاف درونی خود بازگردیم.

ژیژک سپس به «اقتصاد لذت در عصر دیجیتال» می‌پردازد. او توضیح می‌دهد که لذت انسانی همیشه در مرز محدودیت و عدم کامل بودن شکل می‌گیرد. وقتی فناوری وعده لذت کامل، شفافیت کامل و ارتباط بدون مانع می‌دهد، در واقع لذت را نابود می‌کند. لذت واقعی در تلاش برای رسیدن به چیزی که کاملاً قابل دسترس نیست، نهفته است. در دنیای مغزهای متصل، ممکن است حجم عظیمی از داده و تحریک وجود داشته باشد، اما لذت عمیق و انسانی از بین برود و جای خود را به یک رضایت کور و مکانیکی بدهد. او به پایان تاریخ نیز اشاره می‌کند. برخلاف آنچه برخی متفکران لیبرال می‌گویند، پایان تاریخ به معنای رسیدن به جامعه‌ای کامل و بدون تضاد نیست. پایان تاریخ در عصر دیجیتال ممکن است به معنای پایان سوژه‌ای باشد که بتواند تاریخ بسازد. سوژه‌ای که دیگر نه تناقض دارد، نه خلأ و نه امکان واقعی برای تغییر رادیکال. در چنین جهانی، تاریخ متوقف می‌شود چون دیگر فاعل تاریخی وجود ندارد. ژیژک در پایان رساله، با نگاهی واقع‌بینانه اما امیدوار، نتیجه‌گیری می‌کند. او نه کاملاً بدبین است و نه ساده‌انگارانه خوش‌بین. می‌گوید ما در آستانه یک تحول عظیم هستیم که می‌تواند شکل سوژه انسانی را برای همیشه تغییر دهد. اما هنوز فرصتی وجود دارد. این فرصت در پذیرش آگاهانه محدودیت‌ها، در حفظ شکاف درونی و در مقاومت در برابر وعده شفافیت کامل نهفته است. شاید قرن حاضر، با همه تهدیدهایش، همچنان فرصتی برای بازاندیشی عمیق در مفهوم آزادی، خودآگاهی و انسان بودن باشد. او تأکید می‌کند که مقاومت واقعی نه در رد کامل فناوری، بلکه در حفظ آن هسته ناگفتنی و مقاومت‌کننده سوژه است. تا وقتی سوژه بتواند بگوید «نه»، حتی در میان قوی‌ترین شبکه‌های دیجیتال، هنوز امیدی برای انسانیت باقی مانده است. این رساله پایانی، کتاب را با پرسش‌های باز و تأمل‌برانگیز به پایان می‌رساند و خواننده را وادار می‌کند تا خود نیز در موقعیت سوژه عصر دیجیتال بیندیشد: آیا حاضر هستیم برای شفافیت و راحتی بیشتر، عمق وجودی و آزادی خود را قربانی کنیم؟